

«دانشنامهٔ ایرانیکا»

حماسه‌ای جاودان برای فرهنگ ایرانی

بله! سخن از یک حماسه است، حماسه‌ای بلند و ماندگار که دنیای متمدن، در عصر سیستمهای حیرت‌انگیز کامپیوتری، باید عظمت فرهنگ ایرانی را در این آینه ببیند، و اگر «شیشهٔ کیود پیش چشم نداشته باشد» این فرهنگ کهن و پرمایه را بتاید و بپذیرد که عظمت آن را انکار نمی‌توان کرد.

اگر در بعضی از مجامع بین‌المللی، کسانی بنشینند و برای دلخوشی خود فارسی زبان بودن نظامی را انکار کنند، مولانا را در شمار شاعران ترک بیاورند، محمود سبکتگین را آریایی و از نسل کوروش بزرگ بشمارند، قالی‌کاشان را در نمایشگاه یک کشور عربی عرضه کنند، و رازی و بوعلی را از سرزمین زاد و بودشان برگیرند و به کشورهای عربی ببخشند... باز آن چشمهایی که «عالم را از پشت شیشهٔ کیود» نمی‌نگرند، می‌دانند که عناصر گوناگون این فرهنگ عربی! یا اسلامی، غالباً عمری درازتر از هزار و چهارصد و چند سال دارد، و سرچشمهٔ بسیاری از آنها را باید در کوهستانهای فرهنگ کهن ایرانی جست‌وجو کرد — «کی توان اندود خورشیدی به گل؟» — و در این راه، به ویژه در مغرب زمین، «دانشنامهٔ ایرانیکا» دست‌توانایی‌ست که شیشه‌های کیود را از پیش چشمها برمی‌گیرد، به شرط آن که بعضی از دوستان (!) اصرار نداشته باشند که شیشهٔ کیودشان را با چسب «هرکاره»^۲ سیاست بر دیده بچسبانند.

مرزهای جغرافیایی سرزمینها در طول تاریخ ممکن است بارها تغییر پذیرد و جابه‌جا شود. گاه یک حادثهٔ طبیعی، کوهستانی را از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر می‌لغزاند. در گذشته‌ها کوچهای بزرگ اقوام و ملل، بارها موجب انتقال تمدن و فرهنگ و تغییر مرزهای جغرافیایی شده است... و در این روزگار آزادی و قانون! بارها و بارها دیوانگان جنگی آغاز کرده و دیوانه‌ترها آن را ادامه داده‌اند، و مرزهای سرزمینهای آباد و پرامید را درهم شکسته، و گاه نام آن سرزمینها را هم به بوتهٔ فراموشی افکنده‌اند. اما، با درهم شکستن مرزهای جغرافیایی، مرزهای معنوی و فرهنگی غالباً از میان نرفته، و عاشقانی بوده‌اند که آن مرزها را در زیر آوار جهل و غرض پاسداری کرده، و در این پاسداری، هشیاری و دانش و شرف سلاح آنها بوده است. «خراسان بزرگ فردوسی و رودکی» را بازبگریهای چرخ سیاست تکه پاره کرده است، اما دوستانی که ما در کابل و بخارا و دوشنبه و تاشکند داریم، هرگز از ما و از یکدیگر جدا نبوده‌اند، و در رابطهٔ قلبی و معنوی ما نشانی از مرزهای جغرافیایی و گذرنامه و ویزا و مهر ورود و خروج نیست.

در روزگار ما که اقتصاد و صنعت و حسابگریهای مادی صرف، جای بسیاری از اصالتهای معنوی و فرهنگی را گرفته، حراست از آن اصالتها و نگهداری آن پیوندهای روحانی و معنوی — نه تنها برای ما — برای تمامی بشریت، اهمیت بیشتری دارد، و شناختن و شناساندن سرمایه‌های فرهنگی کهن، از یک سو جای ما را در تاریخ تمدن جهان مشخص می‌کند، و از سوی دیگر به انسان صنعت‌زده می‌گوید که فرهنگ مادی و اقتصادی تو پاسخگوی همهٔ پرسشهای آدمی نیست. اما حفظ اصالتها و نگهبانی از پیوندهای روحانی و معنوی اقوام و ملل، در هر زمانه‌ای باید شیوه‌ای مناسب با آن زمانه داشته باشد.

در قرن سوم هجری، که ما پس از «دو قرن سکوت» باید نخستین ندای آزادی و آزادگی را می‌شنیدیم، یعقوب لیث نمی‌توانست با مردم کوچ و بازار از «حکمت خسروانی» یا جمهوریت افلاطون سخن بگوید. او می‌بایست مردم را متوجه کند که خود زبانی و فرهنگی و تاریخی دارند، و رسالت او همین بود که دلها را به پارسی گفتن و پارسی نوشتن گرم کند. وقتی که او را به زبان عربی ستودند، روی در هم کشید و گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟»، و این سخن را دست کم نباید گرفت. این آغاز یک حرکت در ذهن جامعه بود، و پس از این جنبش ذهنی است که به همت آزادگان و عیاران، اساطیر و تاریخ ایران دوباره زنده می‌شود، و در پایان همان قرن، در قلمرو خاندان نژادهٔ سامانی، بنای باشکوه فرهنگ ایرانی بازسازی می‌شود، و خود را

مر
و
و
سی
مود
یک
به
ود
مری
در
به
است
ن(۱)
دیده

برای پرورش فرزاندگانی در هر زمینه — مناسب با آن زمان — آماده می‌کند. قرن چهارم هجری، عصر رسالت تاریخی و فرهنگی فردوسی و بوعلی و ابوریحان است. آفرینش شاهنامه، ادامه راه آزادگان قرن سوم، و ضرورت زمان در قرن چهارم است، و به اقتضای زمان، فردوسی باید کار دقیقی را دنبال کند و خود به نقطه اوج مدار حماسه‌ها پای گذارد. پس از فردوسی حماسه‌های دیگر هرگز به پای شاهنامه نمی‌رسد، زیرا که از نقطه اوج بالاتر گذرگاهی نیست. ضرورت‌های اجتماعی قرن پنجم، حکایت از نیاز دیگر و کشش‌های اجتماعی دیگری دارد: عصر رسالت سنائی و ناصر خسرو است. نقل و حماسه مقام فرهنگی و اجتماعی خود را دارد، اما ایرانی قرن پنجم و ششم با مضامین و مفاهیم عمیقتری هم سر و کار پیدا کرده است و باید در همه شؤون فرهنگی عصر خود بیندیشد، و حتی در زمینه مذهب و اعتقاد به ماوراء طبیعت، قید تعبد و تقلید را می‌شکند و به بحث و تحقیق می‌نشیند.

این حرکت ذهنی جامعه، در قرن هفتم هجری، پس از ویرانی خراسان بزرگ، در دیاری غریب، آن‌جا که مولانا و نجم‌دایه و عراقی قراری یافته‌اند، به اوج می‌رسد، و عصاره‌ای از تمامی زندگی و هستی‌صوری و معنوی را در جام مثوی می‌فشارد و مستی آن را همه اعصار و قرون هدیه می‌کند. این آثار ناصر خسرو و سنائی و مولانا حماسه‌های زمانه خویش‌اند، و گفتم که هر زمانه‌ای حماسه‌ای مناسب خود دارد. اما، فرار من با شما این است که بگویم: حماسه عصر ما کدام است؟ و آنچه در آغاز این گفتار نوشتیم، شرح و تفسیرش چیست؟

عصر ما عصری نیست که در آن هر چیزی را بدون یک زیربنای علمی و منطقی بتوانیم بگوییم و بنویسیم. حماسه عصر ما اثری است که به پرسش‌های انسان عصر ما درباره ما، پاسخ‌های عالمانه و منطقی بدهد، و در برابر آن مطالعات خاصی (!) که چهره ایران‌شناسی را کدر می‌کند، قد برافرازد و خطاهای آنها را اصلاح کند. بیش از دو قرن است که در مغرب‌زمین ایران را به عنوان یکی از ستون‌های فرهنگ بشری می‌نگرند، و از ارباب پژوهش و تحقیق، کسانی عمر خود را روی زبان و ادب و فرهنگ ایرانی گذاشته، و در مواردی سرمشوق پژوهشگران خودمان نیز بوده‌اند، و کارهایشان به حق ستایش‌انگیز است و بسیار سودمند. اما، در کنار بزرگانی چون ماسینیون، نیکلسن، هنینگ و براون، همواره کسانی هم بوده‌اند که مطرح شدن ایران آنها را نگران می‌کرده است. فرهنگ ایرانی هزاران سال سابقه دارد، و اگر نه دیرینه‌تر، هم سن و سال فرهنگ کهن یونان و رم است، و میان این دو زادگاه فرهنگ و تمدن از دیرزمانها همواره «بده و

بستان» جریان داشته، و این دو، اجزائی از پدیده‌های ذهن و روح خود را به یکدیگر هدیه کرده‌اند. از سوی دیگر، اروپای پس از انقلاب صنعتی، باید سرزمینهای دیگر را زیر نفوذ داشته باشد، و اگر کتاب عظیم فرهنگ و تمدن مشرق زمین در چند جمله کوتاه خلاصه شود، و با عنوان فرهنگ عربی یا اسلامی، عمر چند هزار ساله آن به هزار و چهارصد و چند سال محدود شود، دیگر جای صحبتی نمی‌ماند که هر چه هست از یونان و رم سرچشمه گرفته! و فرهنگ و تمدن، میراث مسلم زئوس یا ژوپیتر است! و تعلق به چند کشوری دارد که صادرکنندهٔ انواع مصنوعات گران‌قیمت و خریدار نفت، ایران مشرق‌زمین‌اند. فارابی و بوعلی هم فقط مترجم حکمت یونانی‌اند! و مولانا هم یک متفکر نوافلاطونی‌ست! و ایران هرچه دارد فرهنگ عربی‌ست! و آن هم ریشه در یونان باستان دارد! همین حرفها را بعضی عزیزان خودمان هم نقل و ترجمه و تأیید می‌کنند، و وقتی که ما در یکی از دانشگاههای غرب می‌گوییم که «محمد زکریای رازی یک پزشک و دانشمند بزرگ ایرانی‌ست»، دانشجوی امریکایی یا کانادایی با تعجب نگاهمان می‌کند. آن وقت من باید مدتی با این چهرهٔ شگفت‌زده گفت و گو کنم تا باور کند که «خرابه‌های ری نزدیک تهران است»^۵ و رازی در گوشه‌ای از آن خرابه‌ها بیمارستان و مدرسهٔ پزشکی داشته است.

در چنین فضای علمی و فرهنگی‌ست که یک مرجع دقیق و عالمانه همان کاری را می‌کند که حماسه بلند حکیم طوس در عصر خود می‌کرد. حماسهٔ عصر ما مرجعی‌ست که محتوای دریاوش فرهنگ و ادب و تفکر ایرانی را، با پژوهشهای عالمانه و دقیق، در پیش چشم دوست و دشمن بگذارد و «شیشهٔ کبود» را از چشمهای جویندگان برگیرد، و خود جایگزین «پژوهش گونه»هایی شود که سندیت و اعتبار علمی آنها، به هر صورت، متزلزل است. «ایرانیکا» بدین معنی یک حماسه است، و اگر در گوشه‌هایی از آن هم نقصها یا ایرادهای کوچکی باشد، باز جای آن، به عنوان یک پدیدهٔ بزرگ فرهنگی معلوم، و اعتبار آن به عنوان یک مرجع بزرگ مسلم است.

بگذارید بگویم که سخن از شخص نیست و حد من هم نیست که بر کار استادان خود نقدی یا تقریظی بنویسم. سی و چند سال پیش که من یک دانشجوی جوان بودم، وقتی که چهرهٔ کسانی چون بدیع‌الزمان فروزانفر و جلال‌الدین همایی را می‌دیدم، برای من و دوستانم، همین شناخت صوری افتخاری بود، و هنگامی که از نسل دوم استادان بزرگ، محضر کسانی چون دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر محمد معین، دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر غلامحسین صدیقی را درک کردم، از همهٔ آنها درسهای بسیاری آموختم و

تم

۱۰ پوریحان

۱۱ چهارم

۱۲ اوج مدار

۱۳ آلی‌رسد،

۱۴ لکایت از

۱۵ نرو است.

۱۶ ششم با

۱۷ اف فرهنگ

۱۸ را تقلید را

۱۹

۲۰ انبزرگ، در

۲۱ کی‌رسد، و

۲۲ خمستی آن

۲۳ ده‌های زمانه

۲۴ شما این

۲۵ ام، شرح و

۲۶ که،

۲۷ پیش و منطقی

۲۸ خوان عصر ما

۲۹ متر که چهره

۳۰ نقه‌بیش از دو

۳۱ معلوم می‌نگرند،

۳۲ نگ ایرانی

۳۳ خوشان به حق

۳۴ وقتها، نیکلسن،

۳۵ من‌ران می‌کرده

۳۶ بزرگسال فرهنگ

۳۷ صلواته «بده و

هرگز این احساس را نداشتم که «عمر را در مدرسه‌ها گم کرده‌ام». امروز، اگر وجود من خود مایه افتخاری نیست، این سربلندی را دارم که شاگرد هر دو نسل استادان بزرگ بوده‌ام، و آن عاشقان بزرگ ایران و فرهنگ ایرانی را از نزدیک می‌شناختم.

اگر نام ایران در طی هزاران سال بر پیشانی تاریخ فرهنگ بشری مانده، از سوز و ساز همین عاشقان است که «دشمن خویش و دوستار انجمن»^۷ بوده، و در پیمودن «راه بیکرانه عشق»^۸ «از سرزنش مدعیان نیندیشیده‌اند»^۹. در نسل دوم استادان بزرگ زبان و ادب و فرهنگ ایرانی، یکی از عاشق‌ترین عاشقان استاد بارشاطر است که تلاش خستگی‌ناپذیر او در تألیف «دانشنامه ایرانیکا»، بخشی از منظومه عاشقانه او برای ایران و فرهنگ ایرانی‌ست، و می‌دانیم که در زمینه‌های گوناگون مطالعات ایران‌شناسی در سراسر جهان، همه، مستقیم یا غیر مستقیم، از آثار گوناگونش فیضها برده‌اند.

تا این‌جا، من آنچه را می‌خواستم بگویم، گفته‌ام، اما برای دل‌آنهايي که نکته‌گرفتن و عیبجویی را با نقد و ارزیابی یکی می‌دانند، به چند نکته زیر باید اشاره کنم، تا در پذیرفتن اهمیت انکارناپذیر این اثر تردید نکنند:

۱ - واضح است که برای نوشتن یک اظهارنظر، هیچ کس تمام مقالاتی را که در چند هزار صفحه چاپ شده این دانشنامه وجود دارد، نمی‌خواند، و اگر بخواند، در تمام زمینه‌های گوناگون تخصص ندارد، و بنابراین داوری و نقد روی جهات کلی بیشتر تمرکز می‌یابد، و اشاره به جزئیات فقط در چند مورد و به مناسبت مطلب می‌تواند پیش بیاید که باز همان موارد جزئی، خود، درجه دقت و سلامت و اعتبار مرجع را نشان می‌دهد.

۲ - در «دانشنامه ایرانیکا»، ترتیب اجزاء یک مقاله، حجم مناسب و منطقی آن، ارجاعات و مآخذ، انتخاب نویسندگان مقالات، و عرضه کار، حاکی از وجود یک طرح دقیق و پخته علمی، و روش کاری‌ست که همه با موازین تألیف یک مرجع در عصر حاضر مطابق است.

۳ - در یک بررسی کلی، به نظر نمی‌رسد که در تألیف این دانشنامه، علائق یا نظرهای سیاسی و مذهبی خاصی دنبال شده باشد. انتخاب مؤلفان، موضوع و مفاد مقاله‌ها منوجه به این هدف است که آگاهی درست و دقیق به مراجعان داده شود. و با این که دانشنامه «ایرانیکا» است، روی ایران و اصالت‌های دیرینه فرهنگ و هنر ایران هم تعصبی در مفاد مقاله‌ها راه ندارد.

۴ - همکاری صدها پژوهشگر از سراسر جهان در تألیف مقاله‌ها، حاکی از وجود یک بایگانی دقیق نیروی انسانی، و احتمالاً مشورت‌های بسیار با افراد آگاه، در پیدا

کردن مولفان صالح و معتبر برای هر مقاله یا بخشهای گوناگون یک مقاله است. تا آنجا که می‌دانم، مدیریت ایرانیکا در مورد هر موضوع برای یافتن مناسبترین و تواناترین مؤلف پرس و جو می‌کند، و اگر پیش آید که «زید» برای نگارش یک مقاله مناسبتر باشد و آن را بر عهده «عمرو» گذاشته باشند، این تنها یک غفلت کوچک است که در چنین کارهای بزرگی پیش می‌آید.

مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل

مونتريال - کانادا

یادداشتها:

- ۱ - مولانا جلال‌الدین محمد، متوی، تصحیح محمد استعلامی، تهران، ۱۳۶۶، دفتر ۱، بیت ۱۳۳۸.
- ۲ - همان مأخذ، دفتر ۶، بیت ۲۰۱۷.
- ۳ - ترکیب «هرکاره» را در ترجمه all purpose به کار برده‌ام، بی‌آن که معنی زیبای آن را در زندگی اصیل خراسان عزیز نادیده گرفته باشم.
- ۴ - تاریخ سیستان، تصحیح شادروان ملک‌الشمراي بهار، چاپ زوار، ص ۲۰۷ تا ۲۱۲.
- ۵ - عبارتیست از کتابهای درسی زبان فارسی در گذشته‌های دور.
- ۶ - از یک رباعی منسوب به محمد غزالیست.
- ۷ - مضمونی از قصیدهٔ معروف لغز شمع منوچهریست.
- ۸ - دیوان حافظ، تصحیح علامهٔ قزوینی و دکتر غنی، غزل ۷۲، بیت ۱.
- ۹ - همان مأخذ، غزل ۳۴۱، بیت ۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ای
د
ن
و
و
ش
ای
سی
که
باره
در
نام
مکز
باید
آن،
شرح
اضر
ن یا
اله‌ها
ن که
صبی
وجود
پیدا